

«سولول گنابادی»

کوتاه: سولول

روزی پیاده به حج مشرفتم در راه زنی را با بچه هاش تنها و گریه می بینم

- چی شده؟ - توهرم در کرده منمیره ما هم هیچی ندارم و گریه می کنم.

مقدار سول داشته، خودش را با آنها داد (یک مشک کتان لا اقل حل بشود)

در ادامه راه کاروان سواره (با اتوبوس) آشنا می رانم میانه آنا او سوار می شود...

- از هیچ کس نمی ترسید.

- بزمان شاه آمدند (در منبر) او را دستگیر کنند، فرار کرد.

← عمامه اش را الهنه بچ کرد تا مادر بچه از صدای گودنش بیدار نشود.

خلاصه: «^{باید} انا قلتم ^{باید} انا قلتم انا قلتم انا قلتم انا قلتم...» ^{توبه / ۳۸}

تعلقات دنیا آدم روز من گیر می کند

که بهلول به هیچی واسبه نبود :

آه آه به دنیا سته و حسیده نباشی + آه سگ سدی [از تعلقات]

چه خواهی چه خواهی پرواز میکنی !

← مثل د بادکنکی که اونقدر سبک که با اولین وزش باد

پرواز میکنی .